

عقب‌ماندگی علوم انسانی در ایران

صادق زیباکلام

ضمیمه اعتمادش ۱۸۶۱، ۱۶/۱۰/۱۳۸۷

چکیده: آقای زیباکلام در این مقاله، علل عقب‌ماندگی علوم انسانی در ایران را عواملی ذکر می‌کند که عبارتند از: فقدان تری عمیق و ریشه‌ای فارغ‌التحصیلان علوم انسانی، فقدان استادان مرجع و صاحب‌نظر، کپی‌برداری نظریه‌پردازان ایرانی از غرب، به کارگیری اندیشه در فهم پدیده‌های اجتماعی و سلطه بی‌چون و چرای پارادایم پوزیتیویسم یا «اثبات‌گرایی» در عرصه علوم انسانی.

این حقیقت که ما به عنوان یک کشور در حال توسعه، از کشورهای توسعه یافته از نظر علمی عقب‌مانده تر هستیم، گمان نمی‌رود سخن گزافی باشد. اتفاقاً نفس این‌که ما این‌همه روی پیشرفت‌ها و دستاوردهای محیرالعقول علمی، صنعتی، پزشکی مان و... تأکید می‌کنیم و شبانه‌روز در رسانه‌های جمعی مان برای خودمان و پیشرفت‌هایمان تاج گل ارسال می‌داریم و مخالفت غربی‌ها با سیاست‌هایمان را ناشی از حسادت آنان، از پیشرفت‌های علمی مان می‌پنداریم، حکایت از وضعیت نه‌چندان مطلوب مان می‌کند.

به رغم تبلیغات شبانه‌روزی مان پیرامون پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک مان، به رغم تبلیغات و مانورهای لاینقطع مان پیرامون پژوهش‌های افتخارآمیز و دستاوردهای شگرف مان، واقعیت آن است که ما از نظر علمی خیلی هم پیشرفته نبوده و در برخی حوزه‌ها بالأخص در حوزه‌های علوم انسانی، ایران را باید کشوری عقب‌مانده توصیف کرد.

بازتاب ادبیات ۱۰۷

عقب‌ماندگی
علوم انسانی
در ایران

فاصله علمی ما با کشورهای پیشرفته در ابعاد مختلف قابل مشاهده است. از کیفیت تولیدات و صنایع سنگین مان همچون ذوب آهن، صنایع فلزی و اتومبیل گرفته تا یک قرص کوچک آسپرین و مقایسه آنها با مشابه غربی، کره‌ای، هندی و ترک آنها به وضوح توان علمی و قدرت فنی ما را به نمایش می‌گذارد. در حالی که نسل اتومبیل‌های چهار سیلندر که امروزه در کشورهای پیشرفته تولید می‌شود، مصرف بسیار پایینی دارند و برخی از آنها کمتر از پنج لیتر بنزین در ۱۰۰ کیلومتر مصرف می‌کنند، پیکان (که هنوز به صورت وانت تولید می‌شود) به همراه اتومبیل‌های چهار سیلندر دیگر مصرف بنزین‌شان به ۱۵ لیتر در ۱۰۰ کیلومتر می‌رسد. بماند میزان گازهای آلاینده‌ای که از اگزوز آنها خارج می‌شود و حتی یک دستگاه از آنها را نمی‌توان به یک کشور اروپایی یا ژاپنی صادر کرد و فقط می‌توان آنها را در خیابان‌های شهرهای آلوده ایران به حرکت درآورد. بر همین قیاس می‌توان انواع صنایع، محصولات و تولیدات دیگر ایران را با کشورهای مشابه (بماند کشورهای پیشرفته غربی) مقایسه کرد. عقب‌ماندگی علمی در ایران و فاصله میان جایگاه علمی ما با کشورهای پیشرفته را در حوزه‌های مختلف علوم دقیق و کاربردی می‌توان به اشکال مختلف ملاحظه کرد، اما در خصوص علوم انسانی وضعیت مان چگونه است؟ آیا در این حوزه‌ها هم ما همچون علوم محض و کاربردی از جوامع پیشرفته عقب‌تریم؟ آیا شکاف عمیقی که فی‌المثل در فیزیک، شیمی، بیولوژی یا بیوشیمی میان ایران و جوامع توسعه‌یافته وجود دارد، در علوم سیاسی، تاریخ، جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی هم وجود دارد. در پاسخ باید گفت متأسفانه چنین است و ما در علوم انسانی هم از جوامع توسعه‌یافته به مراتب عقب‌تریم.

واقعیت آن است که علوم یک کل به هم پیوسته هستند. این طور نیست که جامعه‌ای در فیزیک و شیمی عقب‌مانده باشد، اما در تاریخ و باستان‌شناسی پیشرفته و به‌روز. جوامعی که جوایز نوبل در فیزیک، شیمی و پزشکی را از آن خود می‌کنند، در رشته تاریخ، علوم اجتماعی و علوم تربیتی هم تحقیقات و آثار ارزنده‌ای تولید کرده‌اند. برعکس در جامعه ما که نه فیزیک‌دان برجسته‌ای دارد و نه یک بیولوژیست در سطح بین‌المللی، در تاریخ، روابط بین‌الملل و علوم سیاسی هم در قعر جدول هستیم. در خصوص باور دوم این که در ایران همواره علما و محققانی در حوزه علوم انسانی وجود داشته‌اند، باید توضیح داد که اصل مطلب درست است. از زمانی که عصر طلایی تمدن اسلامی از قرن یازدهم میلادی به بعد، کم و بیش به انتها می‌رسد و ایران به همراه سایر جوامع تمدن اسلامی وارد رکود تاریخی

یک هزار ساله‌ای می‌شود که تا اوایل قرن بیستم تداوم می‌یابد، همواره علما و صاحب‌نظرانی وجود داشته‌اند، اما حوزه تخصصی آنان، عمدتاً در قلمرو فقه و اصول شیعه بوده است. در حوزه‌های دیگر علوم انسانی از جمله تاریخ، جغرافیا یا مطالعات مردم‌شناسی، نه علما و محققان برجسته‌ای وجود داشته‌اند و نه مطالعات و آثار برجسته‌ای تولید شده است.

برخلاف علوم کاربردی که شکاف میان ایران و جوامع پیشرفته را به اشکال مختلف می‌توان مشاهده کرد، در علوم انسانی این‌گونه نیست. در حوزه‌ای همچون تاریخ، علوم سیاسی یا جامعه‌شناسی، عقب‌ماندگی را چگونه می‌توان نشان داد؟ نخست مطالعات و تحقیقاتی است که در حوزه علوم انسانی در ایران صورت می‌گیرد یا درست‌تر گفته باشیم، فقر علمی هولناک تحقیقات و مطالعات ما در حوزه‌های مختلف علوم انسانی است. در دنیا ژورنال‌ها و فصل‌نامه‌های معتبر بین‌المللی چاپ می‌شوند که آثار و تحقیقات برجسته پژوهش‌گران و صاحب‌نظران علوم انسانی در آنها انتشار می‌یابد. در تاریخ، علوم سیاسی یا علوم اجتماعی، چندین فصل‌نامه معتبر بین‌المللی وجود دارند که سه یا چهار یا بعضاً دو یا یک بار در سال منتشر می‌شوند و آثار برجسته استادان و محققان این حوزه‌ها در آنها چاپ می‌شود. علوم سیاسی بیش از صد سال است که در ایران تأسیس شده و هفتاد و پنج سال است که به عنوان یک رشته دانشگاهی تدریس می‌شود. طی این مدت هزاران فارغ‌التحصیل مقاطع لیسانس، فوق‌لیسانس و دکترا در این رشته فارغ‌التحصیل شده و صدها استاد علوم سیاسی آمده و رفته‌اند. می‌توان آمار گرفت که ظرف پنجاه سال گذشته یا حتی هفتاد سال گذشته چه تعدادی مقاله و اثر از استادان، صاحب‌نظران و محققان ایرانی، در نشریات معتبر بین‌المللی علوم سیاسی به چاپ رسیده است. به نظر نمی‌رسد تعداد این‌گونه آثار به تعداد انگشتان یک دست هم برسد.

یکی از اساسی‌ترین مشکلات ما در علوم انسانی است. در بسیاری از موارد دانشجویان دروس مختلف علوم انسانی را امتحان می‌دهند و حتی فارغ‌التحصیل هم می‌شوند، بدون آن‌که موفق شده باشند درک عمیق و ریشه‌داری در آن حوزه پیدا کنند.

وقتی دانشجویان و فارغ‌التحصیلان ما مباحث پایه‌ای را فراموش می‌گیرند، بالطبع در مراحل بعدی هم نمی‌توانند چیزی تولید کنند. البته آنان نمرات بالایی هم بعضاً طی دوران تحصیل چه در لیسانس، فوق‌لیسانس یا دکترا کسب می‌کنند، اما کسب نمرات بالا در دروس انسانی به هیچ روی به معنای آن نیست که دانشجویان ما مباحث را واقعاً فرا گرفته‌اند. بلکه بیشتر به

معنای آن است که آنان از قوه حافظه خوبی برخوردارند و مطالب را صرفاً حفظ می‌کنند. دانشجویان ما نه تنها از منابع علوم انسانی، بهره‌ای عایدشان نمی‌شود، بلکه از کلاس‌های بسیاری از استادان هم ایضاً به جایی نمی‌رسند. شاید بی‌دلیل نیست که بسیاری از فارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم کاربردی ما، بالأخص در دانشگاه‌های صنعتی شریف، فنی تهران و پلی تکنیک در دانشگاه‌های معتبر اروپا و آمریکا خوش درخشیده‌اند و توانسته‌اند نام و آوازه‌ای کسب کنند، اما فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های برتر ما همچون تهران، شهید بهشتی، علامه طباطبایی* و امام صادق**، غایت پروازشان آن بوده که رفته‌اند غرب و یک دکترایی گرفته و به ایران بازگشته‌اند.

نکته دیگری که در خصوص عقب‌ماندگی علوم انسانی در ایران می‌توان گفت، فقدان استادان مرجع و صاحب‌نظر است. شماری از استادان غربی در یک حوزه صاحب‌نظر و متخصص می‌شوند. این تخصص می‌تواند در یک حوزه نظری صورت گیرد یا در خصوص یک اندیشمند، مقطعی از تاریخ، مشرب یا حوزه‌هایی مشابه این‌ها باشد. یکی از متداول‌ترین حوزه‌های تخصصی پیرامون اندیشمندان است. در شماری از دانشگاه‌های غربی استادانی هستند که می‌توانیم آنان را الفلاطون‌شناس، مارکس‌شناس یا هابرماس‌شناس توصیف کرد. به این معنا که آنان پیرامون آن اندیشمند و نظریاتش آن‌چنان غوطه‌ور و عمیق می‌شوند که نه تنها باکنه زوایای افکار آنان آشنا می‌شوند، بلکه یک مرحله هم جلوتر رفته و می‌توانند به نقد دیدگاه‌های وی پردازند. در حالی که در ایران غایت پیشرفت استادان ما، ترجمه آثار اندیشمندان و متفکران غربی یا مکاتب و نظریات است، آن هم ترجمه‌هایی که وصف آنان را قبلاً کردیم و در بسیاری از موارد متونی هستند که دانشجویان کمتر می‌توانند به مغز و جوهره اندیشه‌ها و مطالب پی برده و در عوض مطالبی را شکسته‌سته از حفظ می‌کنند تا بتوانند آن درس را پاس کنند. به عنوان مثال می‌توان پرسید پیرامون مسائل و تحولاتی همچون اسباب و علل جامعه‌شناختی، ظهور پدیده طالبان و اسلام‌گرایی رادیکال، اشغال عراق و افغانستان، ریشه‌یابی علل بحران اخیر مالی در غرب، تحولات عراق و... استادان و محققان ما کدام اثر برجسته و ارزنده‌ای را تولید کرده‌اند؟ محققان و استادان ما حتی پیرامون تحولات اخیر جامعه خودمان، اندیشه و نظری تولید نکرده‌اند.

پیش‌تر اشاره داشتیم که یکی از دلایل زیربنایی عقب‌ماندگی ما در علوم انسانی آن است که از خود فکر و اندیشه‌ای نداشته و عملاً مترجم غربی‌ها هستیم. این که چرا ما حتی پیرامون

بازتاب اندیشه ۱۰۷
عقب‌ماندگی
علوم انسانی
در ایران

تحولات جامعه خودمان هم نمی‌توانیم اثری تولید کنیم، دقیقاً به واسطه همان پدیده فقدان تولید علمی، در حوزه‌های علوم انسانی است. در حالی که استادان علوم انسانی ما از جمله در حوزه‌های علوم سیاسی و جامعه‌شناسی از خود تولید فکری ندارند، در عوض برای نظرات و آرای غربی‌ها در این وادی‌ها روح ندارند. در حالی که ما خود تولید جدی پیرامون انقلاب اسلامی، دوم خرداد و سایر تحولات مهم جامعه خودمان نداریم، در عوض اگر به طور مثال یک استاد غربی نظری، فکری و عقیده‌ای پیرامون تحولات جامعه ما چه در گذشته یا حال تولید کند، استادان ما آن را با احترام و همچون نظری مقدس دست به دست می‌کنند. خیلی به طول نمی‌انجامد که آن اثر دستمایه رساله‌های فوق‌لیسانس و دکترای ما می‌شود. جالب است که وقتی تزه‌های کارشناسی ارشد و دکترا در چارچوب نظریه یک متفکر غربی، به گروه‌های مختلف علوم انسانی ارائه می‌شوند، با کمتر اشکالی از سوی استادان مواجه می‌شوند و به تصویب می‌رسند. مثلاً کافی است دانشجویی برای موضوع رساله‌اش عنوان کند که مثلاً می‌خواهد انقلاب اسلامی، دوم خرداد و موانع سرقت دموکراسی در ایران را در چارچوب نظریه یا مشرب فکری فلان نظریه پرداز یا متفکر غربی مورد بررسی قرار دهد. دیگر نه کسی می‌پرسد آن دانشجو دقیقاً چه می‌خواهد انجام دهد و در رساله‌اش به دنبال چیست و نه هیچ پرسش و اشکال دیگری از سوی استادان مطرح می‌شود.

وجه دیگری که عقب‌ماندگی ما در علوم انسانی رخ می‌نماید و اتفاقاً ارتباط تنگاتنگی با موضوع بالا پیدا می‌کند، عبارت است از ارزش و اعتبار بیش از حد و اندازه‌ای که مبحث اندیشه و اندیشه‌شناسی در بسیاری از شعب علوم انسانی در ایران پیدا کرده است. در بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی همچون روابط بین‌الملل، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، علوم اجتماعی، روانشناسی، علوم تربیتی و شماری دیگر، مهم‌ترین موضوعات خلاصه شده در مباحث فکری یا نظری استادان صاحب نام و آوازه در این شاخه‌ها، کسانی هستند که می‌روند به دنبال اندیشه و به تبع آنان، دانشجویان خوش‌فکرتر و بااستعدادتر ما هم می‌روند به دنبال اندیشه و اندیشه‌شناسی. به رغم ظاهر پرزرق و برق و فریبنده آن و به رغم آن‌که رفتن به دنبال اندیشه و نظر یک هاله‌ای از روشن فکری، دگراندیشی و پختگی فکری برای استاد یا محقق به وجود می‌آورد، اما در عالم واقعیت اتفاقاً یکی از دلایل عقب‌ماندگی ما در علوم انسانی، در همین پدیده است. نخست آن‌که رفتن ما در پی اندیشه و مباحث نظری، یک امر طبیعی و اصیل نیست. این طور نیست که استادان و محققان علوم انسانی ما در رفتن به دنبال اندیشه در

پی فهم و کشف حقیقت باشند، بلکه انگیزه آنان در رفتن به دنبال اندیشه و مباحث نظری نیز به واسطه تشخیص علمی است که برایشان به بار می آید. به همین خاطر است که محور عمده توجه ما در حوزه های نظری و فکری، متفکران غربی هستند.

تفاوت بنیادی دیگری که در حوزه نظر و اندیشه میان ما و غربی ها وجود دارد، عبارت است از به کارگیری اندیشه در فهم پدیده ها و رویدادهای اجتماعی، تاریخی، سیاسی و حتی فردی. در غرب اگر اندیشه اعتبار و اهمیتی دارد، به واسطه کمکی است که محقق برای تبیین و کشف حقیقت یا فهم اسباب و علل به وجود آمده تحولات و رویدادهای اجتماعی می کند، اما در ایران، خود اندیشه فی نفسه بدل به ارزش شده. به عنوان مثال محققان، استادان و دانشجویان دکترای ما ممکن است مطالب زیادی در باب مدرنیته، جهانی شدن، دموکراسی، توسعه و امثالهم سر هم کنند بدون آن که بتوانند میان این مفاهیم و جامعه خودمان ارتباطی واقع بینانه و نه صرفاً مکانیکی و ظاهری برقرار کنند. به سخن دیگر اگر از استادی که مطالب زیادی هم پیرامون دموکراسی، لیبرالیسم، جامعه مدنی یا توسعه هم به فارسی نوشته یا ترجمه کرده باشد، بخواهیم در خصوص موانع تحقق دموکراسی یا توسعه در ایران چند سطری بنویسد، او با مشکل مواجه می شود. اکنون شاید بهتر بتوان درک کرد که چرا ما در حوزه آثار و منابعی که پیرامون تحولات و مسائل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و تاریخی جامعه خودمان هم با فقر دهشتناکی روبه رو هستیم و چرا جدی ترین آثار و منابع ما در خصوص انقلاب اسلامی ایران، اقتصاد ایران، تحولات سیاسی و اجتماعی ایران و از این قبیل، توسط غربی ها به رشته تحریر درآمده و ما خود تولیداتی نداشته ایم. اکنون شاید بهتر بتوان فهمید که چرا هیچ یک از گروه های علوم سیاسی دانشگاه های ما در هشت سالی که اصلاحات بود، یک گردهمایی چند ساعته هم نداشتند؛ ایضاً در خصوص انتخابات سال ۸۴ و همچنین پیرامون دیگر تحولات مهم یک صد سال و چند هزار سال تاریخ کشورمان. از همه جالب تر این که برخی از استادان علوم سیاسی، حتی لقب «نظریه پرداز دوم خرداد» هم گرفتند و کسی هم نپرسید که آن نظریه ای که ایشان وضع کرده بودند و در نتیجه آن دوم خرداد اتفاق افتاد، کدام بود؟ در حالی که پیرامون خود دوم خرداد و تجزیه و تحلیل عینی جنبش اصلاحات، ما کار ارزنده ای نداشتیم.

به یکی از جدی ترین و اساسی ترین ضعف های علوم انسانی در ایران می رسیم: سلطه بی چون و چرای پارادایم پوزیتیویسم یا «اثبات گرایی» پریشان، رویکرد استادان و محققان

ایرانی بر علوم انسانی. رویکرد پوزیتیویسم که اواسط قرن نوزدهم شکل گرفت، تا پایان آن قرن، بدل به نگاه مسلط بر علوم انسانی شد. این نگاه که سرشت علوم انسانی تفاوتی با علوم کاربردی نداشته و همان‌گونه که ما در علوم کاربردی نظریه وضع کرده و آن را به کمک یک فرآیند یا روش علمی به اثبات می‌رسانیم یا برعکس آن نظریه ابطال می‌شود، در حوزه علوم انسانی نیز به رسمیت شناخته شد. در علوم انسانی نیز ما نظریه وضع می‌کنیم، در نتیجه مطالعات، تجربیات و به کارگیری آزمون‌ها، آن نظریه به اثبات می‌رسد یا برعکس ابطال می‌شود. همان‌طور که در علوم کاربردی سخن از راه و روش علمی است که نتایج تحقیقات و بررسی ما علمی شده و اعتبار می‌یابند، در علوم انسانی هم مطالعات و تحقیقات ما باید در یک چارچوب و اسلوب علمی انجام گیرد. این نگاه کم و بیش تا اواسط قرن بیستم، نگاه مسلط در حوزه علوم انسانی بود، اما بنا به دلایلی که از حوصله این نوشتار خارج است، نگرش پوزیتیویستی به علوم انسانی از نیمه دوم قرن بیستم، با مشکلات معرفتی عدیده‌ای روبه‌رو شد. این درست است که امروزه که ما در دهه نخست قرن بیست و یکم قرار داریم، هنوز هم برخی از استادان و محققان علوم انسانی کم و بیش در چارچوب منطق و نگاه پوزیتیویستی کار می‌کنند، اما برای بسیاری دیگر، پوزیتیویسم مدت‌ها است که رنگ باخته، اما در ایران هنوز ملاک و معیارهای پوزیتیویستی از حاکمیت بلامنازع برخوردار است. هنوز استادان و محققان علوم انسانی بالأخص در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، آن‌چنان قریص و محکم از اثبات و ابطال، از وضع نظریه و فرضیه سخن می‌گویند که گویی پیرامون هندسه اقلیدس به بحث نشسته‌اند، نه پیرامون مقولات پیچیده انسانی. آن‌چنان ساده و بی‌خیال از مناسبات پیچیده انسانی و تحولات پیچیده تر اجتماعی، سیاسی، فکری و فرهنگی سخن می‌گویند و به بحث می‌نشینند که گویی پیرامون نسبت اضلاع و زوایای یک مثلث متساوی‌الاضلاع صحبت می‌کنند. نه تنها خود به شدت گرفتار تاروپودها و قید و بندهای پوسیده قرن نوزدهمی پوزیتیویستی اگوست کنت و شاگردانش هستند، بلکه دانشجویان را نیز با سر در آن سیاه‌چال می‌افکنند. پیش‌تر گفتیم که تشریح و ورود به این بحث که چرا پوزیتیویسم به عنوان یک رویکرد علمی در حوزه علوم انسانی رنگ باخت و امروزه دیگر از آن تالو و جزمیت اوایل قرن بیستم برخوردار نیست، در ورای کار ما قرار می‌گیرد، اما به این مختصر بسنده کنیم که در ایران این روش به یکی از جدی‌ترین موانع سرعت در علوم انسانی مبدل شده است.

● اشاره

علی پهلوانزاده

آقای زیباکلام در این مقاله، پیرامون وضعیت علوم کاربردی و انسانی مطالبی بیان کرده که نیازمند دقت بیشتری است، لذا به چند نکته اشاره می‌شود:

۱. ایشان می‌گویند ایران در علوم کاربردی عقب‌مانده است و یکی از دلایل این عقب‌ماندگی تبلیغات پیرامون پیشرفت‌های علمی، صنعتی و پزشکی و... است. واقعیت انکارناپذیر این است که کشور ما از لحاظ علمی و فن‌آوری با کشورهای پیشرفته فاصله دارد. درحقیقت حکومت‌های مستبد، فاسد و وابسته، عامل اصلی این عقب‌ماندگی می‌باشند، اما به این مطلب باید اشاره کرد که پیشرفت علوم در ایران بعد از انقلاب، به هیچ وجه قابل انکار نیست. آقای زیباکلام بر چه مبنایی معتقد است که بیان دستاوردهای فنی و علمی، نشان از عقب‌ماندگی دارد. اگر ایران به عنوان مثال داروی جدیدی را کشف نمود و به جامعه بین‌الملل عرضه داشت، این نشان از عقب‌مانده‌تر شدن است یا قرار گرفتن در مسیر توسعه و پیشرفت. پرتاب ماهواره امید و استقبال جامعه جهانی از این مسئله، خود دلیلی بر توسعه علمی و فنی ایران است. سؤال اساسی این‌که چرا ایشان به دنبال القاء این روحیه است که ایران عقب‌مانده است. آیا بهتر نیست که ایشان با برجسته کردن فعالیت‌های علمی جوانان این مرزوبوم، مایه امیدواری آنان باشند. اگر کسی فقط به دنبال این باشد که نقاط ضعف را برجسته نماید، چه خدمتی به ایران و ایرانی خواهد داشت.

۲. آقای زیباکلام ابتدا مدعی است که علوم کاربردی در ایران عقب‌مانده است و از این نتیجه می‌گیرد که پس علوم انسانی نیز عقب‌مانده می‌باشد. اولاً متذکر شدیم که فاصله عقب‌ماندگی ایران در علوم کاربردی با جوامع غربی، به شدت در حال کم شدن است؛ ثانیاً از کجا می‌توان پی به این ملازمه برد که عقب‌ماندگی در علوم کاربردی، مساوی است با عقب‌ماندگی در علوم انسانی. اصولاً علوم کاربردی و علوم انسانی از دو مقوله هستند و نمی‌توان بین این دو، چنین ملازمه‌ای را متصور شد.

۳. ایشان یکی از نشانه‌های عقب‌ماندگی ایران در علوم انسانی را، عرضه نشدن مقالات و نظریات اندیشمندان ایران در ژورنال‌ها و فصل‌نامه‌های بین‌المللی می‌داند. در پاسخ باید گفت که غرب با علم، خودخواهانه و خودمحورانه برخورد می‌کند. در واقع غرب تا آنجایی که بتواند اجازه ظهور و بروز اندیشه‌های جوامعی مثل ایران را نخواهد داد. بسیاری از امکانات علمی تحت سیطره غربی‌هاست و سلطه آنان هرگونه بهره‌برداری دیگران را منتفی ساخته است. بنابراین فقدان نظریه‌های اندیشمندان ایرانی در نشریات غربی، نمی‌تواند دلیل محکمی بر عقب‌ماندگی علوم انسانی در ایران باشد؛ چه بسا غربی‌ها عمداً مانع بروز این اندیشه‌ها شوند که همین‌گونه نیز می‌باشد.

بازتاب اندیشه ۱۰۷
۵۸
عقب‌ماندگی
علوم انسانی
در ایران

۴. آقای زیباکلام معتقد است یکی از علل عقب‌ماندگی علوم انسانی در ایران، سطحی‌نگری فارغ‌التحصیلان این‌گونه علوم است و در ادامه این‌گونه استدلال می‌کند که فارغ‌التحصیلان علوم کاربردی در خارج از کشور بسیار موفق هستند، اما فارغ‌التحصیلان علوم انسانی در خارج از کشور ناموفق. این بیان ایشان، مطالب قبل را نقض می‌کند. اگر موفقیت فارغ‌التحصیلان علوم کاربردی در خارج از کشور، دلیل بر موفقیت است، پس چگونه ایشان مدعی بود که ایران در علوم کاربردی عقب‌مانده است. بنابراین اگر موفق نبودن اندیشمندان علوم انسانی در خارج، دلیل بر عقب‌ماندگی است؛ پس علوم کاربردی در ایران عقب‌مانده نیست و اگر علوم کاربردی در ایران عقب‌مانده است، پس ربطی به موفقیت و عدم موفقیت در خارج از کشور ندارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی